

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره مبارکه ضحی

استاد ضرابی اسفند ۱۳۹۹

جلسه چهارم ۹۹/۱۲/۱۹

آیات شریفه : «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹) وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰) وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱) - پس تو هیچ یتیمی را (خوار نشمار) و با قهر دور نکن (۹) و هیچ سائلی را (مرنجان) و از خود مران (۱۰) و از نعمت پروردگار خویش (با رفتار و گفتارت) بازگو کن (۱۱)»

عنوان : عصاره جوهره انسانی در سه خصلت

سه ویژگی که انسان را از سایر مخلوقات متمایز می‌کند و انسان را به مقام خلیفه الهی می‌رساند همان خصلت‌هایی است که خداوند از خود نشان داده و می‌خواهد انسان با دارا شده آنها خلیفه او باشد. لذا اول از خود سخن می‌گوید که من چنینم که من سرپرستی، هدایت و رسیدگی به نیازمندیهای شما را بر عهده دارم (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى) می‌خواهم که تو نیز ای انسان مانند من باشی (فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ * وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ)

مبادا کسی تصور کند که خداوند آب و نانی که به بنده خود داده یا چیزهایی از این قبیل را مهمّ شمرده است بلکه این ربوبیت اوست که به او جوهره انسانیت را با این راهکارها و رفتارها می‌آموزد؛ خداوند «قیوم» است و سرپرستی می‌کند این مشق را به بنده خود در سرپرستی از ایتام می‌آموزد، خداوند هادی است، به بنده‌اش مشق هدایت می‌دهد، خداوند متکفل رسیدگی به پاسخگویی نیازمندی نیازمندان است، به بنده‌اش می‌آموزد که عمرش را در این راه صرف کند، خویشتن را خیر خواهی خیرخواه خلق باش زآن که هرگز بد نباشد نفس نیک‌اندیش را

آدمیت رحم بر بیچارگان آوردن است

کادمی را تن بلرزد چون ببیند ریش را

در واقع این‌ها همان دستوراتی است که خداوند در حدیث قدسی فرمود که اگر مرا اطاعت کنی خلیفه من خواهی شد: «يَا ابْنَ آدَمَ اَنَا غَنِيٌّ لَا اَفْتَقِرُ اَطْعِنِي فِيمَا اَمَرْتُكَ اَجْعَلْكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ يَا ابْنَ آدَمَ اَنَا حَيٌّ لَا اَمُوتُ اَطْعِنِي فِيمَا اَمَرْتُكَ اَجْعَلْكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ يَا ابْنَ آدَمَ اَنَا اَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ اَطْعِنِي فِيمَا اَمَرْتُكَ اَجْعَلْكَ تَقُولُ لِشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ - ای فرزند آدم! من غنی هستم و احساس نیاز نمی‌کنم، تو در فرمانهای مرا اطاعت کن تا تو را غنی گردانم تا نیازمند نشوی. ای فرزند آدم! من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم، در فرمانهای اطاعت نما تا تو را زنده‌ای گردانم که نمیری. ای فرزند آدم! من به هر چیزی بگویم باش، موجود می‌شود، تو در فرمانهای اطاعت کن تا تو را به مقامی برسانم که به هر چه گفתי باش، موجود شود». (عدة الداعي و نجاح الساعي ، جلد ۱ ، صفحه ۳۱۰)

مفاد این حدیث نیز همان چیزی است که در بیان جوهره عبودیت ذکر گردیده است: «العبودية جوهرة كنهها الربوبية؛ ما فقد في العبودية وجد في الربوبية - امام صادق علیه السلام فرمود: عبودیت گوهری است که باطن آن ربوبیت است؛ پس، آنچه در عبودیت یافت نشود، در ربوبیت یافت گردد و آنچه از ربوبیت مخفی بماند، در عبودیت به دست آید.» (مصباح الشريعة : ۵۳۶).

عنوان : انسان چگونه کار خدایی کند؟! !!!

اگر پرسیده شود چگونه چنین چیزی ممکن است؟ انسان چگونه می‌تواند کار خدایی کند؟! !!! در مثالی ساده می‌توان چنین توضیح داد که : آنچه می‌تواند انسان را به مقام خلافت خدا برساند ، محبت اوست. همانگونه که وقتی آتش در آهن نفوذ کند ، آهن ، کار آتش را انجام می‌دهد، همچنین اگر محبت خدا در دلی نفوذ کند، آفریده می‌تواند به اذن خدا کار خدایی انجام دهد و این سخن نیز همان چیزی است که در حدیث قرب نوافل آمده است: «... ما تَقَرَّبَ عَبْدٌ إِلَىٰ بَشِيءٍ أَحَبَّ إِلَىٰ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَىٰ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحَبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهَا وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبِطِشُ بِهَا... -

همواره بنده مؤمن به من نزدیک می‌شود تا آنکه من او را دوست می‌دارم؛ یعنی اگر تا کنون او محبّ و من محبوب بودم اکنون من محبّ او و او محبوب من می‌شود و چون من محبّ او شدم، من در مقام فعل، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و دیده او که با آن می‌بیند و زبان او که با آن سخن می‌گوید و دست او که با آن حمله می‌کند» (بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۴) یعنی او با گوش، چشم، زبان و دست الهی می‌شنود و می‌بیند و سخن می‌گوید و کار می‌کند.

آنچه که در بهشت برای هر انسان مؤمن اتفاق می‌افتد این است که در حدّ و مرتبه و مقامی که دارد همین صفات را تجربه می‌کند؛ اراده او آنچنان می‌شود که در قرآن می‌خوانید: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا - از سرچشمه گوارایی آن بندگان خاص خدا می‌نوشند که به اختیارشان هر کجا خواهند جاریش سازند» (انسان / ۷۶)

و نیز می‌خوانیم: «يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - و بر آن مؤمنان کاسه‌های زرین و کوزه‌های بلورین (مملوّ از انواع طعام لذیذ و شراب طهور) دور زنند و در آنجا هر چه نفوس را بر آن میل و اشتهاست و چشمها را شوق و لذت، مهیا باشد و شما مؤمنان در آن بهشت جاویدان متنعم خواهید بود.» (زخرف/ ۷۱)

عکس روی تو چو در آینهٔ جام افتاد عارف از خندهٔ می در طمع خام افتاد

حُسن روی تو به يك جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آئینهٔ او هام افتاد

این همه عکس می و نقش و نگاری که نمود يك فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

عنوان: سزاوارترین نعمت که شایسته ذکر است

آن نعمتی که به دلیل اهمیتش از آن سؤال می‌شود کدام نعمت است؟ امام صادق علیه السلام رو کرد به ابو حنیفه و فرمود: «شنیده ام که آیه «ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم - در روز قیامت به طور حتم از نعمت‌ها سؤال می‌شوید (تکاتر، ۸) را چنین تفسیر می‌کنی که "خداوند مردم را از غذاهای لذیذ و آب‌های خنک مؤاخذه و

بازخواست می‌کند. " ابوحنیفه گفت: "درست است من این آیه را این طور تفسیر کرده‌ام. " امام فرمود: «اگر مردی تو را به خانه‌اش دعوت کند و با غذای لذیذ و آب خنکی از تو پذیرایی کند و بعد برای این پذیرایی به تو منت بگذارد، درباره‌ی چنین کسی چگونه قضاوت می‌کنی؟»

ابوحنیفه گفت: "می‌گویم آدم بخیلی است." امام فرمود: «آیا خداوند بخیل است تا اینکه در روز قیامت در مورد غذاهایی که به ما داده ما را بازخواست کند؟» ابوحنیفه گفت: "پس مقصود از نعمت‌هایی که قرآن می‌گوید انسان مؤاخذه می‌شود چیست؟" امام فرمود: «مقصود آن نعمت ولایت ما اهل بیت است. روز قیامت از ولایت ما قرار است سؤال شود.» (مستدرک الوسائل ج ۱۶، ص ۲۴۷)

تراز کنگره عرش میزنند صفیر	ندانمت که در این دامگه چه افتادست
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین	نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
عکس روی تو چو در آینه جام افتاد	عارف از خنده می در طمع خام افتاد
حُسن روی تو به يك جلوه که در آینه کرد	این همه نقش در آئینه اوهام افتاد
این همه عکس می و نقش و نگاری که نمود	يك فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

عنوان : چگونه صبح کرد؟

نمونه‌های عملی آنچه گفته شد اولیاء دین هستند که راه وصول به این مقام عالی را به دیگر انسان‌ها نشان داده اند؛ و این است حکمت سخنان امیر مؤمنان که بی‌پرده از نعمت پروردگار خود چنین می‌فرماید: « سُلِّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ فَقَالَ أَصْبَحْتُ وَ أَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ وَ الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ وَ أَنَا وَصِيُّ خَيْرِ الْبَشَرِ وَ أَنَا الْأَوَّلُ وَ أَنَا الْآخِرُ وَ أَنَا الْبَاطِنُ وَ أَنَا الظَّاهِرُ وَ أَنَا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ...- از امیر مؤمنان پرسیده شد چگونه صبح کردی؟ فرمود: صبح کردم در حالی که: صدیق اکبر و فاروق اعظم هستم و منم وصی بهترین انسانها ، منم اول و منم آخر ؛ منم ظاهر و منم باطن ؛ منم عالم به هر چیزی ، منم چشم خدا، و جنب الله، منم امین خدا بر پیامبران. به وسیله ما خدا بندگی شد، ما در روی زمین

و آسمانها خزائن خدا هستیم. من زنده می‌کنم و می‌میرانم و من آن زنده ای هستم که نمی‌میرم. اعرابی، از بیان امیر مؤمنان شگفت زده شد حضرت فرمود: من اولین کسی هستم که به پیامبر ایمان آوردم، من آخرین کسی هستم که در لحد قبر به آن حضرت نظر کردم. منم ظاهر در اسلام (یعنی پشتیبان اسلام)، من باطن هستم یعنی سینه ام پر از علم و دانش است و من به همه چیز عالم یعنی عالم به هر چیزی که خدا به پیامبرش خبر داده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را به من اطلاع داده است. اما من عین خدا هستم یعنی ناظر او بر مؤمنان و کافران هستم (بحار/ج ۳۹/۳۴۷، المناقب، ج ۲، ۳۸۵). و اما جنب الله هستم؛ همانا شخص گوید: «یا حَسْرَتِي عَلَي مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ... افسوس بر آنچه که در جنب خدا تفریط کردم» (زمر: ۵۶) هر کس در خصوص من تفریط کند در باره خدا تفریط کرده است و برای هیچ پیامبری اجازه پیامبری داده نشده مگر اینکه مهتری از محمد صلی الله علیه و آله داشته باشد و به همین جهت هم خاتم النبیین نام گرفت، محمد سید انبیاء است و من سید اوصیاء هستم و ما گنجینه داران خدا در روی زمین و آسمانها هستیم ما دانستیم آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله به گفتار صحیح به ما آموخت، و من زنده می‌کنم سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را و می‌میرانم، یعنی می‌میرانم بدعت را و من حی لا یموت هستم برای اینکه خدا می‌فرماید: وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ یعنی گمان مبر کسانی که در راه خدا به شهادت رسیده اند مرده اند بلکه زنده اند و نزد خدای خود از روزیهای او بهره مند می‌شوند. (درر الأخبار، ص: ۲۶۷)

در زیارت «رجبیه» است که «لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک و خلقک...» یعنی خدایا اولیای تو فرقی با تو ندارند، جز این که تو خدایی و آن‌ها بنده هستند. (عبد بودن) یعنی مظهر صرف بودن، یعنی عدم استقلال در ذات و صفت و فعل، یعنی فقر محض بودن؛ یعنی ممکن الوجود بودن؛ و این تمام فرق است..

گفت والله عالم السر الخفی کافرید از خاک آدم را صفی

آن خداوندی که از خاک ذلیل آفرید او شهسواران جمیل

اصل ما و اصل جمله سرکشان هست از خاکی و آن را صد نشان

عنوان: این همانی در اولین و آخرین آیه

« وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ »: سوره مبارکه ضحی که با آیه شریفه « والضحی » معدن نور و روشنایی آغاز گردید و در طول آن هم نقش « واللیل » ظلمت و تاریکی به عنوان مفسر نور به همراه مصادیقی از آن در زندگی انسان پرداخته شد و سپس راهکارهای رسیدن به سرچشمه خورشید حیات و معدن نور را با سه خصلت اساسی در جوهره انسانی بازگو نمود و گفته شد که نعمت ربّ که سزاوار ذکر است و باید از آن سخن گفته شود ولایت است.

همان که دستور است درباره آن به عنوان برترین نعمت گفتگو شود همان چشمه خورشیدی است که با نام « الضحی » در اول سوره از آن نام برده شد که هم اول است و هم آخر.

اما چرا باید چنین شود؟ گفته شد که سرّ آن محبت است که بنده را به خدا می‌رساند؛ **أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع)** فرمود: «إِنَّ أَطْيَبَ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَ أَلَذَّهُ حُبُّ اللَّهِ وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «و آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (یونس : ۱۰)، و ذَلِكَ أَنَّهُمْ إِذَا عَايَنُوا مَا فِي الْجَنَّةِ مِنَ النَّعِيمِ هَاجَتِ الْمَحَبَّةُ فِي قُلُوبِهِمْ ، فَيُنَادُونَ عِنْدَ ذَلِكَ : أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - بهترین و لذت بخش ترین چیز در بهشت، همانا دوست داشتن خدا و دوست داشتن به خاطر خدا و ستایش خداست. خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «و آخرین سخن آنها این است که ستایش ، از آن خداست که پروردگار جهانیان است». این از آن روست که وقتی نعمتهای بهشت را می بینند، محبت در دل‌هایشان شور می انگیزد و ندا در می دهند : ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است». (بحار : ۶۹ / ۲۵۱ / ۳۰)

در پایان خوب است شرح این حقیقت شیرین را که درس‌ها برای من و شما دارد از زبان دلسوخته‌ی پرکشیده به آستان دوست علامه طباطبایی بشنویم:

مهرخوبان دل و دین از همه بی پروا برد

رُخ شَطرنج نُبُرد آنچه رخ زیبا برد

تو میندار که مجنون سر خود مجنون گشت

از سَمک تا به سُهائش کشش لیلی برد

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه

ذره ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

من خَس بی سر و پایم که به سیل افتادم

او که می رفت مرا هم به دل دریا برد